

## قریه جاسب

جاسب محل یا صفا و بیلاق پرطراوت و خضار تسی است و شامل هفت قریه است بنام های مختلفه از قبیل و سقینقان و کردگان که بتمام آنها جاسب اطلاق میگردد در مرآت البلدان جلد دوم مذکور است که (گویند جاسب از بناهای یکی از امرای عسکر به نام دختر بهمن بن اسفندیار مشهور به تیمور میباشد و این امیر در نراق و دیجان و دهات پشتکدر حکومت داشته و در آن حد و دهنای محکم گذاشته . . . بالجمله امیر مذکور در ایام حکومت خود در این نواحی جاسب را محل اسب های خود قرار داده و بجهت لطافت و خوبی هوا و عذوبت میاه تابستان این مکان را بیلاقی و قافهنگاه خسود قرار داده و این محل را جای اسب مینامیده اند از کثرت استعمال جاسب شده است)

جمعی از احباب در یکی از این قرا بی سیعه که بنام کردگان موسوم بوده و تا نراق سه فرسنگ فاصله دارد موجود میباشند و عده ای نسبتا کثیر دارند .

جاسب از اوائل ظهور مبارک جز قرائی بوده که نور ایمان در آن درخشیده است . بقرار تقریر و متفق علیه که در آن قریه در همان اوائل دوتن از سادات اصغهان بجاسب آمده و مردم را بامر داور میخوانند و موجب ایمان دوتن از ملا های یکی ملا جعفر و دیگری سید نصرالله میشوند سید نصرالله که ایمان

خود را مخفی میداشته چندی بعد فوت میکند و از رنج و بلا میرهد ولی ملا جعفر بعد از ایمان روزی در بالای منبر علنا ابلاغ و اعلان امر کرده و گفتنی ها را گفته بعد از اتمام حجت بمنزل آمده و از خوف توطئه مخالفین بکاشان رفته و بمنزل میرزا فخرالدین پسر عموی خود شرکه از علمای کاشان بوده وارد شده و در آنجا نیز در محضر چند تن از علما سخن از امر بدیع بمیان می آورد و آخوند ها از او میخوانند که اگر در دعوی خود محق است بمیان آتش برود او دستور میدهد منقل آتش حاضر می کنند و میگوید هر چند شان آتش سوزاندن است ولی من برای اثبات نفوذ امر و استقامت خویش چنین میکنم بعد شدت سی از آتش را در دست گرفته بقدری نگاه میدارد که گوشت و پوست سوخته و مقداری خون جاسری میشود این امر موجب تحیر بعضی و کثرت عناد جمعی دیگر میگردد دوسه روز دیگر او بامیسد ترک کاشان مخفیانه بیرون میآید ولی ویرا بعلامت زخم دست شناخته باز میگردد و بانبار طهران میبرند بقرار تقریر اهالی حضرت عبدالبها جل شانہ فرموده اند که او را در طهران بچاه انداخته مقتول ساختند و زیارتنامه بنا مشر نازل شده است و در همان اوایل زن عالم و دانائی بنام ملا فاطمه تصدیق میکند و موجب ایمان برادرش میرزا غلامرضا میگردد میرزا غلامرضا از مؤمنین غیور و دلیر و عالم امر بوده و شهرتی داشته و چون حضرت بهاء الله

اعلان امر میفرمایند او از عراط مستقیم منحرف و در شمار پیروان ازل درآمده تا بعد از مدتی در قم بسا حضرت حاج میرزا حیدر علی اصفهانی ملاقات کرده پس از مباحثه و مداحجه تسلیم و مؤمن به امر عظیم میشود .

این شخص شهیر مدتها بهمین حال میزیسته تا در جاسب ضوضائی بریاشده او مجبوره ترك مسكن مالوف و وطن در خورآوند كمره كه در هفت فرسنگی جاسب است میگردد و پس از چندی مراجعت نمود پنهنانی جهت استفسار حال بقریه می آید ولی اغیار او را دیده میگیرند و نجار آورده كند بزرگی بیایبشر میزنند و بقم برده تحویل اهدتزاز الدوله حاكم وقت مینمایند . میرزا غلامرضا سه سال در زندان قسم محبوس بود تا از طهران حكم قتلش رسید ولی چگونگی وسائل اعدا مقرر فراهم شد بحسب وصول نامه دیگر بطهران اعزام شد و بالاخره رها گشته بجاسب آمد و مدتی دیگر محفوفه بالبالا یازبست نمود تا در سنه ۱۳۳۰ قمری از داووقناه بملكوٲ بقا هشتافست دروستان جاسب كه بانرا نفاسر طیبه این نفوس مقدسه كم كم تزاید یافته جمعیتی تشكيل داده اند غالباً در معرض عدلمات مهمه بوده اند تا در دوسه سال اخیر باز اغیار شورشر نمود و از قراه اطراف هجوم آورده تولید زحماتی كردند ولی حال دوستان مستتر <sup>بچند</sup> و روح و روحانی دارند .

.....

ایلیخی چی

ایلیخی چی كه از قراه امری آذ رایجان است تا مقسا ن سه فرسنگ و تا تبریز پنج فرسنگ فاصله دارد و همچنان در كنار جاده واقع شده عده نفوس این قریه كلابه ۲۳۰۰ بالغست و از اهل حقند كه در غایت تمسك بشعائثر - مذ ذبیبه پسر میبرند و مرشدی دارند اهل حق شعب مختلفه بیباشند و در باره علی ح غلوی دارند و او را بققای فوق امامت می ستایند در روی سنگ قبری از گورستان قریه كه در بیرون ده قرار دارد این رباعی را منقوش دیدم .

یا قوت علی آینه غیب نماست

بی مثل و شريك قادر بیهمتاست

گویند جماعتی مسیحت خدای

گر راست بود علی خداوند خداست اما احبای آن قریه در موقع مسافرت نگارنده عده شان ۱۱۲ نفر بوده است روحانیت و خلیف شیدی دارند كه بوعف نیاید با وجودیكه اغلب فقیر و بیسوادند امورشان بانظم و ترتیب و اتفاق است سال گذشته در بحبوجه انقلاب آذ رایجان سالن مجلی با وسائل لازمه در حظیره القدر خود ساخته اند .

و اما استقرار امر در آنجا بدین وسیله بوده كه آقا علی محمد نامی از اهالی آنجا با درویش محمد رحیم عجب شیری مراده نموده و وسیله او ایمان میآورد . اقبال وی در كور مركز میثاقی شده

و پس از وی نادر محمد لطیفی و عباس رسولی رحمان  
اسدی و شهباز رضائی ورستم اقدسی برادرنماستی  
وی با آقا زین العابدین معانی که مراد و مباحثه  
نموده ایمان میآوردند و در آنجا جمعی ثابت و راسخ  
تشکیل میدهند در یکی از الواح حضرت عبدالبهیسا  
اشاره باین مطلب چنین نازل شده قوله الاحلی :  
( ای یاران حقیقی عبدالبهیسا باید نهایت مومنیت  
را از جناب آقا زین العابدین بدارید و مانند پروانه  
حول شمع او بگردید که سبب شد نور هدایت در دلها  
برافروخت و برده ضلالت بسوخت ) - انتهى  
باری بعد از آنکه این جمع ایمانشان بامر ابهسی  
اشکار میشود مورد مخالفت شدید اهل حق و مرشد  
آنها که سمت مباشرت محل رانیز داشته واقع گشته  
و مخالفین جلسه ای ترتیب میدهند و درباره آنها  
مشورت میکنند و در نتیجه آنها را خواسته بین دو امر  
مخیرشان میسازند و یا املاک و خانه های خود  
را بقیمتی که آنها تعیین میکنند فروخته برونند و یا -  
آنچه دارند برجا نهاده بیرون شوند . احبا بسا  
مشورت آقا زین العابدین مذکور بشهر رفته در حمایت  
حاج محمد علی احمداف بحاکم مراجعه میکنند حاکم  
از آنها رعایت نموده دستور میدهد که بمحل خود  
رفته ساکن شوند و وزارت در املاک او که در جوار  
ایلیخی چی است بپوزند و در حمایت وی از تعرض  
آنان مصون مانند اهالی چون از ماجری مطلع  
میشوند از ترس سخط حاکم بشهر رفته آنها را بسر

میگردانند و دیگر مخالفتی اظهار نمیدارند . بعد  
از آن در حالت امنیت بسر میبرند تا اینکه آقا علی محمد  
مذکور وقتی بقریه در چی رفته در آنجا هنگام انقلاب  
مشروطیت و هجوم و غارت شاهسون ها کشته  
میشود و از بقیه نادر محمد لطیفی در سال ۱۳۲۰ -  
شمسی و سلمان اسدی در ۱۳۲۳ و شهباز در ۱۳۱۱  
ورستم اقدسی در ۱۳۲۴ بر خدمت ایزدی پیوسته اند  
و عباس رسولی هنوز زنده است و در حدود ۷۵ سال  
دارد این عده الواح عنایت آمیز از حضرت  
عبدالبهیسا ارواحنا لرمسه الاظهر فدا دارند که اکنون  
در دست است دوستان ایلیخی چی در عرض اینمدت  
بعد از واقعه اول زحمت زیادی نکشیده اند و باغیبار  
تا حدی موافق بوده اند جز اینکه تک تن از آنان  
بنام محمد رضا که ذکرش در الواح مرکز میثاق موجود  
است در سال ۱۳۰۰ شمسی در نیم فرسنگی شمال شرقی  
قریه مزرعه ای اجاره مینماید شبی بزند تن از اهل  
قریه عباس آباد بدانجا آمده و با بچند ضرر بست  
شدید مجروح میکنند احبا خبر شده جسد نیم مرده اش  
را بقریه میآوردند و صبح فردا فوت مینماید و در این  
وقت پنجاه سال از عمرش میگذشته است .

انتهی

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*